

## رفتارشناسی سامانیان با جنبش‌های استقلال‌طلبانه‌ی ایرانی در قرون سوم و چهارم هجری قمری

### احمد عباسی نیا

دانشجوی دکتری تاریخ اسلام، گروه تاریخ، واحد شاهرود، دانشگاه آزاد اسلامی، شاهرود، ایران

### حسن شادپور

استادیار، گروه تاریخ، واحد شاهرود، دانشگاه آزاد اسلامی، شاهرود، ایران (نویسنده مسئول)

### محمدنسی سلیم

استادیار، گروه تاریخ، واحد شاهرود، دانشگاه آزاد اسلامی، شاهرود، ایران

## فصلنامه علمی پژوهشی تاریخ (شاپا) ۲۰۰۸-۲۰۲۱، سال ۱۷ شماره ۶۵- صفحه ۷۳-۵۹

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۵/۲۴ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۷/۵

### چکیده

یکی از خاندان‌های ایرانی‌تبار که بر شرق خلافت اسلامی تسلط یافت، آل سامان بودند که از نیمه ی نخست قرن سوم هجری بر مناطقی از ماوراءالنهر حکومت داشتند و به تدریج با حفظ تابعیت سیاسی از بنی عباس، به ترویج فرهنگ ایران و سنن ملی همت گماشتند. رفتار این دودمان در برابر نهضت‌های استقلال‌طلبانه ی ایرانیان، باعث تردیدهایی در نگرش به رویه ی ایران‌گرایی سامانیان شده است. این پژوهش با تکیه بر روش توصیفی-تحلیلی بر آن است تا به این پرسش پاسخ دهد که ماهیت رفتار سیاسی سامانیان با جنبش‌های استقلال‌طلبانه ی ایرانی چگونه بوده است؟ یافته‌های پژوهش حاکی از آن است که آل سامان، رویه ای مغایر با گفتمان جنبش‌های استقلال خواهانه ی ایرانیان داشته و با وجود گرایش به فرهنگ و تمدن پارسی، منفعیت خویش را با تبعیت از خلافت اسلامی دنبال می کردند و از این رو، برخورد خصمانه‌ای با جنبش‌های استقلال‌طلبانه ی ایرانی داشتند.

**واژه‌های کلیدی:** سامانیان، عباسیان، جنبش‌های استقلال‌طلبانه، قرون ۳ و ۴ هـ.ق.

مقدمه

خاندان سامانیان از حدود سال ۲۶۱ تا ۳۸۹ هجری در بخش‌هایی از خراسان و ماوراءالنهر حکومت کرده‌اند و گاه قلمرو آنان تا سیستان، کرمان، گرگان، طبرستان، ری و اصفهان توسعه یافته است. این خاندان از جمله خاندان‌های ایرانی‌ای بودند که دولت آن‌ها، تا حدود اواخر قرن چهارم هجری به طول انجامید. درباره‌ی سامانیان و اقدامات آنان در شرق ایران دیدگاه‌های مختلفی وجود دارد. برخی از پژوهشگران براین باورند که سامانیان نقش برجسته‌ای در جهت کسب استقلال ایران در مقابل عباسیان داشته‌اند.

از آنجایی که استقلال‌طلبی سامانیان در مقابل عباسیان از یک سو و تلاش انکارناپذیر آن‌ها در توسعه و رشد زبان فارسی از سوی دیگر، با رفتار سیاسی آنان با جنبش‌های استقلال‌طلبانه‌ی ایرانی تعارض آشکار دارد. از این رو باید بکوشیم تا حدود و مرز این استقلال‌طلبی را در ابعاد مختلف سیاسی و فرهنگی شناسایی کنیم و قلمرو آن را محدود کنیم، تا جایی برای دیدگاه این دسته از پژوهشگران گشوده شود. بنابراین، برای بازشدن این گره کور تاریخی، در این مقاله در صدد هستیم تا ضمن بررسی مناسبات سامانیان با خلافت عباسی، به شناخت سیاست سامانیان در مواجهه با معارضان خلیفگان بغداد یعنی سران جنبش‌های استقلال‌طلبانه‌ی ایرانی بکوشیم. این فرضیه مطرح است که سامانیان نه تنها از جنبش‌های استقلال‌طلبانه‌ی ایرانی حمایت و پشتیبانی نکرده‌اند، بلکه در سرکوبی این جنبش‌ها نیز نقش برجسته‌ای داشته‌اند. در این پژوهش برای گردآوری داده‌ها از منابع کتابخانه‌ای استفاده کرده و با شیوه‌ی توصیفی - تحلیلی به بررسی ابعاد موضوع پرداخته شده است. درباره‌ی موضوع این پژوهش، تحقیق مستقلی صورت نگرفته است؛ اما از میان برخی منابع پیشین و تحقیقات جدید، می‌توان اطلاعات پراکنده‌ای در این زمینه به دست آورد. به عنوان نمونه، جهانبخش ثواقب (۱۳۷۸) در مقاله‌ی «بررسی مناسبات سامانیان و خلافت عباسیان» به روابط سامانیان با خلفای عباسی اشاره کرده و معتقد است که این مناسبات تا انقراض دولت بخارا پیوسته حسنه بوده است؛ اما به رفتار سیاسی سامانیان با صفاریان و علویان طبرستان به صورت موجز اشاره کرده است. محسن رحمتی (۱۳۸۴) در مقاله‌ی «مناسبات سامانیان با خلافت عباسی و عوامل مؤثر بر آن» بر این باور است که روابط سامانیان با خلافت عباسی دارای حالت یکسان و یکنواخت نبوده و در

مقاطع گوناگون در حال تغییر بوده است. وی این مناسبات را به دوره‌هایی همچون؛ دوره‌ی وفاق و همگرایی، دوره‌ی تنش و تیرگی روابط و دوره‌ی تضاد و تقابل تقسیم کرده، سپس به عوامل مؤثر بر این روابط از جمله؛ ظهور و وجود دولت صفاری و علویان طبرستان پرداخته، ولی به روابط سامانیان با جنبش‌های مذکور اشاره‌ای نکرده است.

جواد هروی (۱۳۸۳) در مقاله‌ی «علل ظهور و ثبات سامانیان» علل پیدایش و ظهور سامانیان را در چهار قالب سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی بررسی کرده، ولی به رفتار آنان با جنبش‌های استقلال‌طلبانه‌ی ایرانی اشاره‌ای نکرده است.

گردیزی (۱۳۶۳) در کتاب تاریخ گردیزی اطلاعات مفصلی از عصر سامانیان ارائه می‌دهد. او از معدود مورخانی است که به مراودات و مکاتبات بین سامانیان و خلافت عباسی توجه ویژه‌ای نشان داده است. البته، ایشان با وجود این‌که اطلاعات منحصر به فردی در مورد رویدادهای این دوره ارائه می‌دهد؛ ولی اجمال‌نویسی را شیوه‌ی کار خود قرارداد و تنها به رخداد‌های سیاسی و نظامی پرداخته است.

یکی دیگر از منابع مهم در شناسایی و تبیین تاریخ سامانیان کتاب تاریخ سیستان است. در این کتاب درباره‌ی تمام دوران سامانیان اطلاعات بسیار جامعی می‌توان به دست آورد. به عنوان نمونه، می‌توان به لشکرکشی‌های سامانیان به سیستان و تحرکات نظامی این ناحیه اشاره کرد.

ریچارد فرای در کتاب بخارا دستاورد قرون وسطی که از تحقیقات مفید و مهم در عصر سامانیان است، یک سیر منطقی از اوضاع اجتماعی-اقتصادی از این دوران ارائه می‌دهد. ایشان در این کتاب بیشتر به شرح موقعیت اجتماعی شهر بخارا پرداخته؛ ولی به موقعیت سیاسی سامانیان اشاره‌ای نکرده است.

جواد هروی (۱۳۸۲) در کتاب تاریخ سامانیان عصر طلایی ایران بعد از اسلام به طور جامع به تاریخ سیاسی سامانیان از آغاز تا فرجام پرداخته؛ ولی به طور مستقل به موضوع این پژوهش نپرداخته است.

بر اساس آنچه بیان شد، می-توان گفت که تمام منابع فوق از جمله پژوهش‌هایی هستند که به‌گونه‌ای به بررسی روابط سامانیان با خلافت عباسی پرداخته‌اند؛ اما در هیچ‌یک از این منابع، رفتار سیاسی سامانیان با جنبش‌های استقلال‌طلبانه‌ی ایرانی به صورت مستقل مورد بررسی قرار نگرفته است.

### حکومت آل سامان

سرسلسله‌ی خاندان سامانی یکی از دهقانان بلخ به نام سامان خدات است. وی در زمان حکومت اسد بن عبدالله قسری در خراسان و به واسطه‌ی او اسلام آورد و بدین خاطر فرزند خود را اسد نام نهاد (نرشخی، ۱۳۶۲: ۸۲-۸۱؛ بروکلمان، ۱۳۴۶: ۲۲۷). اسد بعدها خود صاحب چهار پسر به نام‌های نوح، احمد، یحیی و الیاس شد. زمانی که در عصر هارون‌الرشید، رافع بن لیث خروج کرد و بر سمرقند تسلط یافت و هرثمه بن اعین در کار او عاجز گشت، خلیفه خود، همراه مأمون به خراسان آمد و مأمون، نامه‌ای به فرزندان اسد فرستاد و از آن‌ها خواست تا هرثمه را در جنگ با رافع یاری رسانند و آنان چنین کردند. همکاری فرزندان اسد با مأمون جهت سرکوبی رافع بن لیث، نخستین ارتباط و همکاری این خاندان با عباسیان است. این همکاری، سبب شد تا آنان مورد توجه خلافت قرار گیرند (نرشخی، ۱۳۶۲: ۱۰۵-۱۰۴).

بر این اساس، زمانی که مأمون به خلافت رسید، هرکدام از فرزندان اسد را بر یکی از نواحی خراسان و ماوراءالنهر امارت داد. بدین گونه که نوح بن اسد را بر سمرقند، احمد بن اسد را بر فرغانه، یحیی بن اسد را بر چاچ و الیاس را در هرات گماشت و راه را برای تأسیس دولت سامانی هموار ساخت (ابن اثیر، ۱۳۷۲: ۱۳۳/۱۲؛ ابن خلدون، ۱۳۸۳: ۴/۴۷۷؛ گردیزی، ۱۳۶۳: ۳۲۳-۳۲۲). بدین ترتیب، سامانیان پیش از طاهریان از طرف عباسیان بر مناطقی از خراسان و ماوراءالنهر به حکومت رسیدند و زمانی که طاهر بن حسین از طرف مأمون به خراسان رفت، حاکمیت سامانیان را بر آن مناطق مورد تأیید قرار داد (سراج جوزجانی، ۱۳۶۳: ۲۰۳؛ بارتولد، ۱۳۴۴: ۵۸) و آنان تا زمان انقراض خاندان طاهری همچنان تحت نظارت طاهریان حکومت خود را ادامه دادند. تا آن‌که در سال ۲۶۱ هجری، در اثر شرایطی که در خراسان پیش آمد، معتمد، امارت ماوراءالنهر را به نصر بن

احمد وا گذاشت و او برای نخستین بار، حکومت مستقل سامانی را به وجود آورد (ابن اثیر، ۱۳۷۲: ۱۳۴/۱۲-۱۳۲؛ گردیزی، ۱۳۶۳: ۳۲۳-۳۲۱). بعد از مرگ نصر بن احمد، برادرش اسماعیل بر تمام قلمرو سامانیان دست یافت (طبری، ۱۳۵۷ق: ۲۰/۸/۸؛ مسعودی، ۱۳۷۴: ۶۳۹/۲).

هر چند به قدرت رسیدن سامانیان در ماوراءالنهر و توسعه‌ی حاکمیت آنان بر شرق، با تلاش‌های خاندان سامانی و به خصوص مساعی امیراسماعیل مرتبط بود، اما از سویی می‌توان آن را راهکار تازه‌ی خلافت در شرق محسوب نمود. در واقع با اوج‌گیری قدرت صفاریان در سیستان و علویان طبرستان در سواحل دریای خزر، خلافت عباسی با چالش بزرگی روبه‌رو گردید. خاندان طاهریان نیز که مدافع و حامی سرسخت خلافت محسوب می‌شدند، نتوانستند در مقابل این چالش اقدامی جدی به عمل آورند. این مسئله خلافت عباسی را به شدت نگران کرد؛ به همین دلیل زمانی که حاکمیت طاهریان در نیشابور در مقابل حملات علویان تضعیف شد و سرانجام به دست یعقوب لیث سقوط نمود، خلافت بغداد خاندان سامانی را جایگزین طاهریان کرد (فلاح زاده، ۱۳۹۷: ۳۰۲).

حکومت سامانی در شرق ایران بیش از یک قرن به طول انجامید. اقتدار این حکومت تا نیمه‌ی قرن چهارم هجری باقی بود، اما پس از آن انحطاط و زوال آن، شکل جدی و عملی به خود گرفت؛ زیرا خراسان و سیستان دستخوش شورش‌های متعدد گردید و رقبای قدرتمندی چون آل بویه و غزنویان بخش‌های مهمی از قلمرو آنان را تصرف کردند. در این میان غلامان ترک دربار سامانی نیز با استفاده از ضعف سیاسی آنان، در صدد برآمدند تا قدرت را از سامانیان بگیرند. بدین سبب این غلامان ترک با سامانیان درافتادند و با شکست سپاه آنان در مرو، خراسان را به تصرف درآوردند. همزمان با این وقایع، ایلیک‌خانان ترکستان نیز ماوراءالنهر را از چنگ سامانیان خارج ساختند و با تصرف بخارا، دولت سامانی در آستانه‌ی سقوط قرار گرفت (ابن اثیر، ۱۳۹۹ق: ۷/۷ و ۶۳؛ نرشخی، ۱۳۶۲: ۱۳۱؛ همدانی، ۱۳۳۸: ۹۰) و سرانجام دولت مزبور در سال ۳۸۹ هجری سقوط کرد و قلمرو آنان میان حاکمان نوپای ترک تقسیم گردید (خواندمیر، ۱۳۵۳: ۳۵۲/۲؛ نرشخی، ۱۳۶۲: ۱۳۷؛ هروی، ۱۳۸۲: ۴۷۲).

### اندیشه‌ی سیاسی سامانیان

اندیشه و رفتار سیاسی سامانیان در راستای گفتمان رسمی خلافت استوار بود. اقدامات گسترده‌ی سامانیان نه تنها در راستای استقلال سیاسی ایران از خلافت عباسی نبود، بلکه در تقابل با جنبش‌های استقلال‌طلبانه‌ی ایرانی قرار داشت.

از طرفی دیگر روابط تنگاتنگ سامانیان با خلافت عباسی که بر رفتار اطاعت‌پذیری آن‌ها از یک سو و اعتماد خلافت از سوی دیگر استوار بود، فرصتی برای روابط دوستانه با جنبش‌های استقلال-طلبانه برای سامانیان فراهم نمی‌کرد، این رفتار سیاسی تبعی نیز در جای خویش در اندیشه‌ی سیاسی و به نوعی در اندیشه‌ی دینی سامانیان ریشه داشت (همان: ۳۰۳).

نرشخی در مورد اندیشه و رفتار سیاسی امیراسماعیل سامانی می‌نویسد: «و پیوسته خلیفه را اطاعت نمودی و در عمر خویش یک ساعت بر خلیفه عاصی نشدی و فرمان او را به غایت استوار داشتی» (نرشخی، ۱۳۶۲: ۱۲۷). در واقع اطاعت سامانیان و به خصوص امیراسماعیل از خلیفه ریشه‌ای مذهبی داشت؛ بنابراین سامانیان، تبعیت ایشان را جزو فرائض دینی خود می‌شمردند (همان، ۱۰۶).

بر این اساس، امرای سامانی هرگز از تحت تبعیت و قبول فرمان روحانی خلیفه‌ی بغداد بیرون نرفتند و پیوسته خود را مطیع و مجریان اوامر عباسیان می‌شمردند و با وجود ایرانی بودن، خلیفه-ی بغداد را به عنوان امیرالمؤمنین می‌شناختند و به مذهب حنفی که همسو با مذهب خلیفه‌ی بغداد بود، پای‌بند بودند. البته لازم به ذکر است که باید دوره‌ی گرایش امیر نصر دوم را به سوی مذهب اسماعیلیه مستثنی کرد. هرچند طولی نکشید که ایشان نیز به آیین تسنن بازگشت و از مذهب اسماعیلیه اعلام بیزاری نمود (اقبال آشتیانی، ۱۳۸۹: ۲۴۲-۲۴۱؛ هروی، ۱۳۸۲: ۱۰۰).

### نقش سامانیان در توسعه‌ی گفتمان رسمی خلافت

سامانیان در طول حیات سیاسی خود نه تنها برای بقا و استمرار خلافت عباسی تلاش کردند؛ بلکه با ترویج فرهنگ سیاسی رسمی، خلافت عباسی را به صورت تنها حکومت مشروعی، معرفی کردند که سزاوار تبعیت بود. این اطاعت و انقیاد نیز از آن جهت ضروری بود که آنان دست‌نشانندگان خلفا بودند و از طرف خلیفه منشور و لواء داشتند (نرشخی، ۱۳۶۲: ۱۰۶). به همین دلیل کوشش

می‌کردند که با تبعیت معنوی از خلافت، از توانایی‌ها و جایگاه روحانی مذهب خلافت، برای تثبیت حکومت خود بهره ببرند.

این فرهنگ سیاسی که جامعه‌پذیری سیاسی نیز در شعاع آن صورت می‌گرفت، حتی پس از آن‌که، قلمرو آن‌ها بین غزنویان در خراسان و ایلک‌خانیان در ماوراءالنهر تقسیم گشت، همچنان برقرار بود و سایه‌ی محو و بی‌رنگ بغداد، بعد از آن‌ها هم، به مثابه‌ی یک میراث سیاسی، همچنان در قلمرو این دو حکومت، حاکم و مستقر باقی ماند. به عبارت دیگر، هم غزنویان به پیروی از سیاست امرای سامانی، خود را تابع خلیفه نشان دادند و هم ایلک‌خانیان مصلحت خود را در پیروی از سیاست سامانیان دیدند (زرین کوب، ۱۳۸۴: ۳۸۹).

چنین به نظر می‌رسد که توسعه‌ی این گفتمان سیاسی باعث شد که هیچ‌یک از حکومت‌های مستقل ایرانی به طور فعال در صدد براندازی خلافت عباسی نباشند و این «سایه‌ی مستدام» تا سقوط و برافتادن خلافت مستعصم به دست هلاکوخان مغول، بالای سر تمام حکومت‌های ایرانی باقی بماند. به گونه‌ای که جنبه‌ی معنوی مقام خلیفه، به تدریج برای مردم مسلمان ایران به صورت یک ارزش درآمد؛ چراکه خلفای عباسی به عنوان جانشینان پیامبر اسلام (ص) در مردم نفوذ معنوی فراوان داشتند. هرچند ایرانیان در گوشه و کنار کشور به تشکیل حکومت‌های محلی نایل شدند؛ اما استقلال‌طلبی این حکومت‌ها، به دلیل نهادینه‌شدن گفتمان سیاسی رسمی خلافت، خالی از تابعیت نبود. در نتیجه، این حکومت‌ها به جای این‌که، برای تحقق استقلال سیاسی ایران به وحدت برسند، کشور را به عرصه‌ی منازعات داخلی مبدل کردند. به گونه‌ای که حکومت طاهریان را صفاریان ساقط کردند و به حاکمیت صفاریان، سامانیان خاتمه دادند و ریشه حکومت سامانیان نیز توسط ترکان غزنوی خشکانیده شد. این رفت‌وآمدهای حکومت‌های داخلی، زمینه را برای بقا و استمرار دستگاه خلافت بغداد فراهم می‌کرد.

### ماهیت و علل جنبش‌های ضد خلافت در سده‌های سوم و چهارم هجری

سده‌های سوم و چهارم هجری را باید دوره‌ی جنبش‌های استقلال‌طلبانه‌ی دانست که در بخش‌هایی از قلمرو خلافت عباسی با انگیزه‌های مختلف صورت گرفت و تجزیه و ضعف خلافت عباسی و تأسیس حکومت‌های مستقل و نیمه‌مستقل را در پی داشت.

اندیشه و فرهنگ دینی، یکی از مهم‌ترین عوامل تأثیرگذار در شکل‌گیری جنبش‌های ضد خلافت بود. جنبش‌های مذهبی تشیع و خوارج که با دستگاه خلافت و عاملان آن اختلاف مبنایی داشتند، در صدد بودند تا قدرت و حکومت را از اختیار عباسیان در آورند؛ زیرا در اندیشه و دیدگاه عقیدتی پیروان این مذاهب، خلفای عباسی و کارگزارانشان غاصبان خلافت بودند. بر این اساس گرفتن حکومت و قدرت آنان را از وظایف دینی خود برمی‌شمردند. به ویژه آن‌که به رغم نقش انکارناپذیر علویان در پیروزی دعوت عباسی، عباسیان از نخستین سال‌های خلافت خود، شیعیان را با خشونت بسیار از خود راندند و در قلع و قمع آنان از هیچ کاری دریغ نکردند. این بی‌مهری‌ها از همان آغاز موجب بروز شورش‌ها و اقداماتی از سوی شیعیان شد و زمینه‌ی قیام‌های متعددی را پدید آورد. چنان‌که به دنبال این قیام‌ها و به خونخواهی کشتگان آنها بود که دولت‌هایی چون علویان طبرستان پدید آمدند و پیروان این جنبش‌ها با حمایت و پشتیبانی این دولت‌ها توانستند مبنای اعتقادی خود را در قلمرو آنان گسترش دهند (صدیقی، ۱۳۷۲: ۷۷-۷۶؛ فلاح زاده، ۱۳۹۷: ۲۵۵-۲۵۴).

عامل دیگری که در شکل‌گیری این جنبش‌ها نقش برجسته‌ای داشت، اندیشه و فرهنگ سیاسی بود که ریشه در پیشینه‌ی تاریخی و سابقه‌ی فرهنگی این دسته از معارضان خلافت داشت. از سوی دیگر فشارهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی خلفای عباسی و کارگزارانشان بر مردم ایران نیز، زمینه‌ی ظهور این جنبش‌ها را تسریع بخشید. طرفداران این جنبش‌ها، با وجود این‌که دین اسلام را پذیرفته بودند؛ اما حاضر به پذیرش حاکمیت عربی که از طریق دستگاه خلافت اعمال می‌شد، نبودند. به همین دلیل برای رهایی از زیر سلطه و سیادت عرب با خلافت عباسی و حکومت‌های تابع آن به معارضه برخاستند (گلدزیهر، ۱۳۷۱: ۶۸؛ ممتحن، ۱۳۸۱: ۱۹۹؛ حقوقی، ۱۳۵۳: ۵۷-۵۶). البته، لازم به ذکر است که هر کدام از این جنبش‌ها دارای نگرش‌های سیاسی و مذهبی متفاوتی بودند و سیاست همه‌ی آن‌ها درباره‌ی خلافت و فرق و مذاهب یکسان نبود و دارای شدت و ضعف بود.

**رویه‌ی سیاسی سامانیان در تقابل با جنبش‌گران ایرانی**



سامانیان در طول دوران حاکمیت خود در شرق ایران، حافظ منافع نظامی، سیاسی و حتی اقتصادی عباسیان بودند (ورهام، ۱۳۷۲: ۱۸۰). در واقع آنان ادامه‌دهنده‌ی سیاستی بودند که طاهریان آغاز کرده بودند و از آن‌جا که خلفای عباسی توان تحرکات سیاسی-نظامی در این منطقه را نداشتند؛ لذا نیازمند قدرتی بودند که به عنوان دست‌نشانندگان و یا تابعان آن‌ها به مقابله با معارضان خلافت بپردازند. بر این اساس، خلفای عباسی که چنین قدرت و توانی را در سامانیان دیدند به آنان اعتماد کرده و این کار را به آن‌ها واگذار کردند. سامانیان نیز قدرت خلافت را در مشرق به رسمیت می‌شناختند؛ بنابراین بازوی قدرتمند خلافت برای سرکوب کسانی شدند که علیه خلافت شورش می‌کردند. نمونه‌ی برجسته‌ی این لیبک‌گویی را می‌توان در سرکوبی جنبش‌های صفاریان و علویان طبرستان به دست آنان مشاهده کرد (طوقوش، ۱۳۸۵: ۱۹۷؛ اقبال آشتیانی، ۱۳۸۹: ۲۲۲-۲۲۱). در ادامه به شرح آن‌ها می‌پردازیم:

### رفتار سیاسی سامانیان با صفاریان

پس از شکست و عقب‌نشینی طاهریان در مقابل تهاجم‌های علویان طبرستان و برافتادن نهایی آن‌ها به دست صفاریان، سامانیان با حمایت خلافت عباسی جانشین آن‌ها در شرق شدند تا سلطه و اقتدار خلافت را همچنان استمرار بخشند. بر این اساس طبیعی بود که درافتادن با صفاریان و علویان طبرستان جزو مأموریت‌های اصلی سامانیان بوده که خلافت عباسی انتظار آن را داشته است. این مأموریت‌ها خیلی زود عملی گشت و سامانیان به ستیز با صفاریان در مرحله‌ی نخست و علویان در مرحله‌ی بعد روی آوردند. علاوه بر این دو جنبش برجسته، دیگر شورش‌ها و قیام‌های مخالف با خلافت نیز مانند شورش‌های خوارج، وشمگیر بن زیار و ماکان بن کاکلی به دست سامانیان سرکوب می‌شدند (زرین کوب، ۱۳۶۷: ۱۲۳؛ فلاح زاده، ۱۳۹۷: ۳۰۶؛ فرای، ۱۳۶۳: ۱۲۴).

آغاز رویارویی سامانیان با صفاریان در دوره‌ی یعقوب لیث روی داده است؛ اما از آن‌جایی که یعقوب لیث پس از فتح نیشابور به سمت طبرستان رفت و به دنبال آن نیز قصد رفتن به بغداد و مطیع کردن خلیفه را داشت، کمتر به تصرف مناطق ماوراءالنهر که قلمرو سامانیان بود، می‌اندیشید؛ اما هنگامی که او درگذشت و عمرو بن لیث جانشین او شد، عمرو در صدد توسعه‌ی قلمرو صفاریان در خراسان و ماوراءالنهر برآمد (ابن خلدون، ۱۳۸۳: ۵۷۶/۲).

بر این اساس عمرو بن لیث نامه‌ای به معتضد نوشت و از وی خواست امارت ماوراءالنهر را که از دیرباز در دست سامانیان بود، به او بسپارد. عمرو در این نامه خطاب به خلیفه‌ی عباسی نوشت: «اگر این شغل مرا دهد و بدین رضا دارد، من علوی را از طبرستان برکنم و اگر ندهد ناچار من اسماعیل بن احمد را برکنم» (تاریخ سیستان، ۱۳۸۱: ۲۵۱). معتضد نیز بر اثر اصرار عمرو با درخواست وی موافقت کرد و فرمان امارت آن سرزمین را برای او فرستاد، در حالی که پنهانی اسماعیل بن احمد را به جنگ با او تشویق کرد و حمایت خود را اعلام داشت. سرانجام در نبردی که بین عمرو بن لیث و امیر اسماعیل رخ داد، لشکر عمرو شکست خورد و عمرو بن لیث خود به اسارت درآمد و امیر اسماعیل او را نزد خلیفه به بغداد فرستاد و بعد از مدتی خلیفه فرمان قتل او را صادر کرد (گردیزی، ۱۳۶۳: ۳۱۸-۳۱۶؛ ابن مسکویه، ۱۳۷۹: ۱۰/۵؛ وهرام، ۱۳۷۲: ۱۷۹). بازماندگان جنبش صفاریان نیز که پس از شکست و مرگ عمرو بن لیث در مناطق دیگر ایران از جمله سیستان وجود داشتند، مورد تهاجم سامانیان قرار گرفتند. تا این که در سال ۲۹۹ هجری احمد بن اسماعیل با حمله به سیستان و مناطق مجاور آن، علاوه بر توسعه‌ی قلمرو خود، بازماندگان صفاریان را از آنجا بیرون راند و برای همیشه به حاکمیت این خاندان پایان داد (طبری، ۱۳۵۷: ۶۷۷۸/۱۵).

چنین به نظر می‌رسد که یکی از موانع مهم وحدت حکومت‌های محلی ایرانی توطئه‌ی خلافت بغداد بود. اکثر خلفای عباسی برای تحکیم موقعیت خود غالباً بین حکمرانان محلی ایرانی تفرقه و جدایی می‌انداختند و برای این منظور با صدور احکام حکومتی ناسخ و منسوخ به تشدید این اختلافات دامن می‌زدند. در واقع رویارویی عمرو بن لیث و امیر اسماعیل سامانی هم، ریشه در توطئه‌ی خلیفه‌ی عباسی داشت. به همین دلیل این دو هم‌وطن ناخواسته، بر سر سود خلافت بغداد به جان هم افتادند و به تضعیف و نابودی حاکمیت یکدیگر پرداختند.

#### رفتار سیاسی سامانیان با علویان طبرستان

حکومت سامانی، علاوه بر صفاریان، جنبش علویان طبرستان را نیز، که جدی‌ترین رفتار خصمانه را علیه خلافت عباسی در پیش گرفته بود، به شدت سرکوب کرد که آن نیز به نفع خلافت بغداد تمام شد. راجع به چگونگی ستیز سامانیان با علویان طبرستان باید گفت که سادات علوی در سال

۲۵۰ هجری موفق شدند، ضمن غلبه بر طبرستان، دولت خود را در آمل تأسیس و با بیرون راندن کارگزاران طاهری فعالیت‌های سیاسی- نظامی خود را برای براندازی خلافت عباسی آغاز کنند(ابن اثیر، ۱۳۹۹ق: ۱۶۴/۷-۱۶۳). تشکیل این حکومت علاوه بر آن‌که مایه‌ی دل‌مشغولی خلافت عباسی بود، اقتدار سامانیان در خراسان را نیز به چالش کشید. بنابراین، طبیعی بود که خلیفه از امیراسماعیل انتظار داشته باشد که از توسعه‌ی قلمرو علویان طبرستان جلوگیری کند. بر این اساس، امیراسماعیل سامانی در سال ۲۸۷هجری، محمد بن هارون سرخسی را به مقابله با محمد بن زید، حاکم طبرستان فرستاد و در جنگ سختی که بین طرفین آغاز شد، محمد بن زید کشته شد(طبری، ۱۳۵۷: ۶۷۰۸/۱۵؛ گردیزی، ۱۳۶۳: ۳۲۴؛ مرعشی، ۱۳۳۳: ۲۱۴). پس از مرگ وی، جنبش علویان طبرستان، برای مدتی رو به افول و خاموشی نهاد؛ اما در اوایل قرن چهارم هجری نهضت فوق با مساعی ناصر کبیر رونق گرفت و در مقابل خلافت و سامانیان مجدداً سر برآورد. با مرگ وی در سال ۳۰۴ هجری قمری داعی صغیر حاکمیت علویان را در دست گرفت و دامنه‌ی متصرفات خود را حتی تا نیشابور پیش برد (ابن اثیر، ۱۳۹۹ق: ۱۲۵/۸-۱۲۴).

این بار نیز سامانیان به دستور خلیفه‌ی عباسی مأمور سرکوبی علویان شدند. از طرف امرای سامانی، اسفار بن شیرویه و مرداویج زیاری به سوی طبرستان اعزام گشتند. داعی صغیر در سال ۳۱۶هجری قمری در نبرد با سامانیان کشته شد و با مرگ او عمر جنبش و حاکمیت علویان طبرستان نیز به پایان رسید(فلاح زاده، ۱۳۹۷: ۳۱۱).

چنین به نظر می‌رسد که سامانیان به علت گرایش به مذهب تسنن، در حقیقت خدمتگزاری صمیمی و دست‌نشانده‌ی مطیع خلفای عباسی بودند، بدین سبب، هیچ‌گاه، آن احساسات ایران‌گرایی و استقلال‌طلبی را که در سایر حکومت‌های محلی ایرانی مشاهده شده است، نداشته‌اند؛ بلکه برخلاف آنان به دستور خلفای عباسی با هرگونه جنبش نظامی و سیاسی مخالف خلافت بغداد، همیشه در نبرد بوده و در صدد براندازی این نوع جنبش‌ها بودند. بر این اساس می‌توان گفت نبرد سامانیان با صفاریان، علویان طبرستان و سایر جنبش‌های استقلال‌طلبانه‌ی ایرانی که با خلیفه در ستیز بودند، یکی از ضعف‌های حکومت سامانی به‌شمار می‌رود؛ چرا که با نابودی این حکومت‌ها، دستگاه

خلافت متزلزل عباسی را جان تازه‌ای بخشید و شوکت از دست‌رفته‌ی خلفا را نیز، دوباره به آنان بازگرداند.

### پیامدهای رفتار سیاسی سامانیان با جنبش‌های استقلال‌طلبانه‌ی ایرانی

رفتار سیاسی خصمانه‌ی سامانیان با جنبش‌های استقلال‌طلبانه‌ی ایرانی آثار و پیامدهای عمیق و گسترده‌ای بر ایران و ایرانیان گذاشت. البته میزان این اثرگذاری در همه‌ی زمینه‌ها یکسان نبود. در اینجا به برخی از این تأثیرات می‌پردازیم:

#### الف: وابستگی مذهبی

یکی از آثار و پیامدهای رفتار سیاسی سامانیان با جنبش‌های استقلال‌طلبانه‌ی ایرانی، رواج گسترده‌ی گفتمان رسمی خلافت و دیدگاه‌های اهل سنت و در اقلیت قرار گرفتن طرفداران گفتمان غیررسمی همچون؛ شیعی (امامی، زیدی، اسماعیلی) و خوارج بود؛ به گونه‌ای که با نهادینه شدن این اندیشه و فرهنگ دینی در جامعه‌ی ایران آن روز، زمینه‌ی بروز و ظهور هر نوع اندیشه‌ی مذهبی دیگری را از میان می‌برد. بر این اساس، مذهب تسنن که از سوی خلافت بغداد مورد حمایت قرار می‌گرفت بر سایر مذاهب غلبه پیدا کرد و این مذهب به عنوان تنها مذهب مشروع در جامعه اشاعه و نشر داده شد (نرشخی، ۱۳۶۲: ۱۰۶؛ اقبال، ۱۳۸۹: ۲۲۱-۲۲۲).

#### ب: وابستگی سیاسی

مهم‌ترین پیامد سیاسی رفتار سامانیان با جنبش‌های استقلال‌طلبانه‌ی ایرانی، تداوم سلطه‌ی سیاسی و نظامی خلافت عباسی بر ایران بود، به گونه‌ای که این سلطه و سیادت تا پایان خلافت عباسی ادامه داشت و در طی این مدت، کشور ایران از نظر سیاسی وابسته به خلافت بغداد بود (نرشخی، ۱۳۶۲: ۱۰۶؛ زرین کوب، ۱۳۸۹: ۳۸۹).

به نظر می‌رسد، در صورتی که سامانیان بر سر راه جنبش‌های استقلال‌طلب ایرانی موانعی ایجاد نمی‌کردند، قطعاً زمینه‌ی دستیابی به استقلال ایرانیان در قبال عباسیان سریع‌تر فراهم می‌شد. از سوی دیگر برخی از امیران حکومت‌های محلی ایرانی نیز به سبب تمایلات توسعه‌طلبانه و یا به واسطه‌ی تشویق و تحریک خلفای عباسی، به رقابت و ستیز با یکدیگر می‌پرداختند که این منازعات داخلی نیز، باعث پراکندگی سیاسی نیروهای عارض خلافت و عدم پدید آمدن وحدت و هماهنگی بین

آنان می‌شد. به همین دلیل، این جنبش‌ها، در مجموع نتوانستند به حذف سلطه‌ی سیاسی بر ایران دست یابند. و بر عکس این جنبش‌ها، با تضعیف یا نابودی یکدیگر، ناخواسته بر میزان قدرت و اقتدار عباسیان افزودند. برای نمونه، کشمکش بین یعقوب لیث با علویان طبرستان نه تنها موجب کاهش قدرت آنان شد، بلکه مانع ائتلاف احتمالی جنبش‌های مذکور نیز گردید.

### نتیجه‌گیری

آل سامانیان از جمله خاندان‌های ایرانی تبار بودند که در قرن سوم و چهارم هجری رفتار سیاسی حسنه‌ای با خلافت عباسی داشته‌اند. البته این رفتار برخلاف گفتمان جنبش‌های استقلال‌طلبانه‌ی ایرانی و به طور کلی در جهت تقویت و تحکیم اساس خلافت عباسی بوده و از نظر سیاسی در شکل حکومتی تابع بروز یافته است.

دیدگاه برخی از محققان راجع به سامانیان بدین‌گونه است که آنان در جهت کسب استقلال سیاسی ایران و رهایی از زیر سلطه و سیادت اعراب تلاش می‌کرده‌اند. اما بررسی‌ها نشان می‌دهد که نه تنها، هیچ یک از امرای سامانی، در صدد براندازی خلافت عباسیان نبوده‌اند، بلکه با بسیاری از جنبش‌های استقلال‌طلبانه‌ی ایرانی نیز درافتاده و این جنبش‌ها را سرکوب نموده‌اند. افزون بر این، سامانیان در تضعیف گفتمان سیاسی غیررسمی چون شیعیان و خوارج که خلافت عباسی را مشروع نمی‌دانستند، نیز کوشیدند. این‌گونه سلسله اقدامات باعث شد که این اندیشه و فرهنگ سیاسی که جامعه‌پذیری سیاسی نیز در شعاع آن صورت می‌گرفت، حتی پس از انقراض سلسله‌ی سامانیان همچنان تداوم داشته باشد و آثار و پیامدهایی نظیر؛ وابستگی مذهبی و سیاسی را تا زمان سقوط خلافت بغداد به دست هلاکوخان مغول، برای ایرانیان به ارمغان آورد.

### منابع و مأخذ

۱. ابن اثیر، عزالدین ابوالحسن علی. (۱۳۸۲). تاریخ کامل، ترجمه‌ی سیدمحمدحسین روحانی، تهران: اساطیر.
۲. ابن اثیر، عزالدین ابوالحسن علی. (۱۳۹۹ق). الکامل فی التاریخ، بیروت: دارالفکر.
۳. ابن خلدون، عبدالرحمان. (۱۳۸۳). العبر، ترجمه‌ی عبدالمحمد آیتی، تهران: علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

۴. ابن مسکویه، احمدبن علی. (۱۳۷۹). تجارب الامم و تعاقب الهمم، حقیقه و قدم الدكتور ابوالقاسم امامی، طهران: دار سروش للطباعة والنشر.
۵. اقبال آشتیانی، عباس. (۱۳۸۹). تاریخ ایران پس از اسلام، تهران: پارمیس.
۶. بارتولد، واسیلی ولادیمیرویچ. (۱۳۴۴). تاریخ سیاسی و اجتماعی آسیای مرکزی تا قرن دوازده، ترجمه‌ی علی محمد زهما، کابل: دیوهنی مطبعه.
۷. بروکلیمان، کارل. (۱۳۴۶). تاریخ ملل و دول اسلامی، ترجمه‌ی هادی جزایری، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۸. تاریخ سیستان. (۱۳۸۱). تصحیح محمد تقی بهار، تهران: معین.
۹. حسینیان مقدم، حسین و دیگران. (۱۳۹۳). تاریخ تشیع، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
۱۰. حقوقی، عسکر (۱۳۵۳). مذهب تشیع و آرمان‌های ملی ایرانیان، تهران: نقش جهان.
۱۱. خضری، احمدرضا. (۱۳۹۴). تاریخ خلافت عباسی، تهران: سمت.
۱۲. خواندمیر، غیاث‌الدین. (۱۳۵۳). حبیب السیر، تهران: خیام.
۱۳. زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۷۷). تاریخ مردم ایران از پایان ساسانیان تا آل بویه، تهران: امیرکبیر.
۱۴. زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۸۴). روزگاران، تهران: سخن.
۱۵. سراج جوزجانی، منہاج‌الدین. (۱۳۶۳). طبقات ناصری، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران: دنیای کتاب.
۱۶. صدیقی، غلامحسین. (۱۳۷۲). جنبش‌های دینی ایرانی در قرن‌های دوم و سوم هجری، تهران: پاژنگ.
۱۷. صفا، ذبیح‌الله. (۱۳۵۵). تاریخ سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ایران، تهران: امیرکبیر.
۱۸. طبری، محمدبن جریر. (۱۳۶۲). تاریخ طبری، ترجمه‌ی ابوالقاسم پاینده، تهران: اساطیر.
۱۹. طبری، محمدبن جریر. (بی تا). تاریخ الأمم والملوک، بیروت: دارالتراث.
۲۰. طقوش، محمدسهیل. (۱۳۸۵). دولت عباسیان، مترجم: حجت‌الله جودکی، قم: حوزه و دانشگاه.
۲۱. فرای، ریچارد، ن. (۱۳۶۳). تاریخ ایران از اسلام تا سلاجقه، ترجمه‌ی حسن انوشه، تهران: امیرکبیر.

۲۲. فرای، ریچارد، ن. (۱۳۹۵). بخارا دستاورد قرون وسطی، ترجمه‌ی محمود محمودی، تهران: علمی و فرهنگی.
۲۳. فلاح زاده، سید حسین. (۱۳۹۷). ایرانیان و خلافت عباسی، تهران: فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۲۴. گردیزی، ابوسعید عبدالحی بن ضحاک بن محمود. (۱۳۶۳). تاریخ گردیزی، تهران: دنیای کتاب.
۲۵. مرعشی، سیدظهیرالدین. (۱۳۳۳). تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، به تصحیح عباس شایان، تهران: فردوسی.
۲۶. مستوفی، حمدالله. (۱۳۶۱). تاریخ گزیده، تهران: دنیای کتاب.
۲۷. مسعودی، ابوالحسن. (۱۳۷۴). مروج الذهب و معادن الجواهر، ترجمه‌ی ابوالقاسم پاینده، تهران: علمی و فرهنگی.
۲۸. ممتحن، حسینعلی. (۱۳۸۱). نهضت شعوبیه، تهران: شرکت سهامی کتابهای جیبی.
۲۹. ناشر و گل‌دزیهر، ایگناتس. (۱۳۷۱). اسلام در ایران: شعوبیه، نهضت مقاومت ملی ایران علیه امویان و عباسیان، ترجمه و تحقیق محمودرضا افتخارزاده و محمدحسین عضدانلو، تهران: مؤسسه نشر میراث‌های تاریخی اسلام و ایران.
۳۰. نخجوانی، هندوشاه بن عبدالله صاحبی. (۱۳۵۷). تجارب السلف، تصحیح عباس اقبال، تهران: طهوری.
۳۱. نرشخی، ابوبکر محمد بن جعفر. (۱۳۶۲). تاریخ بخارا، ترجمه‌ی ابونصر احمد بن نصر القباوی، بی‌جا: مطبعه دولتی.
۳۲. هروی، جواد. (۱۳۸۲). تاریخ سامانیان عصر طلایی ایران بعد از اسلام، تهران: امیرکبیر.
۳۳. همدانی، فضل‌الله. (۱۳۳۸). جامع التواریخ، به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران: کیهان.
۳۴. وره‌رام، غلامرضا. (۱۳۷۲). تاریخ آسیای مرکزی در دوران اسلامی، مشهد: آستان قدس رضوی.